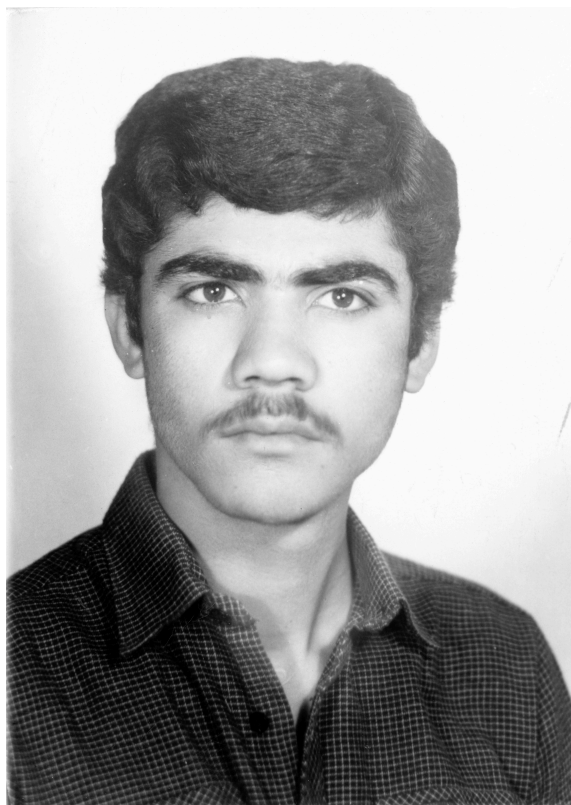


## شهید احمد بحرانی تلقاتلی



از بشارت علی  
سازمان جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۰۱/۱۵
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز کمیته
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	وحدتیه

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

« احمد » ، اولین فرزند خانواده ی « حسن بحرانی تلقاقلی » است که در دوم فروردین ماه سال چهل و شش هجری خورشیدی ، پس از مهاجرت خانواده از « تلقاقل » در وحدتیه ( بی برا ) متولد شد . وی در دامن مادری پاک و محبوب و پدری سخت کوش و تلاشگر پرورش یافت .

پس از رشد و بالندگی و گذراندن دوران طفولیت به مکتب خانه رفت و جز سی ام قرآن را فرا گرفت ، پایه های مقطع تحصیلی ابتدایی را با علاقه و جدیت به پایان رسانید . تحصیلات راهنمایی را نیز تا سال دوم ادامه داد و در کنار تحصیل ، همدوش پدر در تأمین معاش خانواده همت گماشت .

تلاش وی جهت یادگیری کارهای فنی متمرکز بود چرا که توانست با ، هوش و استعدادی که در این گونه مهارتها داشت رشته های تعمیر کاری موتورهای بنزینی ، سیم پیچی و ... را بیاموزد .

اخلاق خوش ، منش انسان دوستانه ، همسایه داری و بی ریایی از خصوصیات بارز وی بود . با تشکیل بسیج مستضعفین در محل ، به عضویت آن در آمد و فعالانه مشغول خدمت شد و دوستان خود را به فعالیت در آن ترغیب و تشویق می کرد .

سال شصت و چهار به خدمت مقدس نظام وظیفه ی عمومی فراخوانده شد و به عنوان وظیفه ی کمیته ، به جبهه ی نبرد با دشمن متجاوز عازم گردید . وی ، همان سال با خانم « مریم بحرانی » ، پیمان و پیوند زناشویی بست . « در خانواده ، با همسر خویش با مهربانی رفتار می کرد و به ایشان تأکید داشت که مهمان نوازی را هیچ گاه فراموش نکند ؛ چرا که عقیده داشت رونق و صفای خانواده زن مهمان نواز است ، همیشه به وی می گفت که در تمام امور به خداوند توکل و تکیه کند چون تنها خداست که حلال مشکلات است . »

« مادر از خوابی که از دهه ی پنجاه شمسی دیده بود ، می گوید : « اوایل دهه ی پنجاه بود . شبی در عالم خواب دیدم که سیدی نورانی و جلیل القدر بر اسبی سوار بود و پرچمی در دست به سمت قبله می تاخت . پشت سرش ، آتشی هولناک ، شعله ور بود . چون منزل ما و منزل مرحوم حاج سید موسی شجاع ، کنار هم بود ، صبح زود نزد حاج آقا رفتم و خواب را برایش نقل کردم . ایشان فرمودند : « امام خواهد آمد و جنگی سخت در خواهد گرفت و هر دوی ما از آن سرانجام در تاریخ پانزدهم فروردین ماه سال شصت و شش بی نصیب نخواهیم بود ! »

سرانجام احمد بر اثر اصابت ترکش در جبهه ی شلمچه به دیار دوست سفر کرد و به خیل شهدای خمینی پیوست و تعبیر خواب آن سید بزرگوار به وقوع پیوست .

## مصاحبه

مادرش می گوید: « هنگامی که پیکر مطهر فرزندم تشییع شد و می خواستند او را دفن کنند بر سر مزارش رفتم تا با او آخرین وداع را داشته باشم. حاج سید موسی مرا صدا کرد و گفت: یادت هست که چه خوابی دیده بودی امروز همان روز است. »

خانم جمعه پور بیان می دارد: « هر دو پسر من در جبهه بودند. یک هفته قبل از شهادت فرزندم احمد، شبی در عالم خواب دیدم که محمد علی، گم شده است. بسیار ناراحت بودم و گریه زاری می کردم. تصمیم گرفتم دنبالش بگردم. بدون آن که بدانم چه مقصدی دارم به راه افتادم. آن قدر با پای برهنه رفتم که پاهایم تاول زد. بلبلی بر کتفم جا خوش کرد و نشست. به فضای وسیعی رسیدم. مینی بوس بدون سرنشینی آنجا پارک شده بود. سوار شدم که حرکت کنم ولی پشیمان شدم.

باز با همان پای برهنه پیاده، راهی شدم. خیلی خسته بودم. به غاری رسیدم. گفتم «الله اکبر»، کجا دارم می روم؟ خدایا کمکم کن پیش رویم نوری تشییع کرد. به سوی نور حرکت کردم. به آخر غار که رسیدم، سیدی بزرگوار دیدم که روبه قبله داشت. از او پرسیدم اینجا کجاست؟ گفت: نمی دانی کجا آمده ای؟ اینجا کربلاست. »

باور کردنی نبود. چه افتخاری. گفتم، ولی من لیاقت و شایستگی ندارم. سید جواب داد: « چرا. تو با پای برهنه از راهی دور آمده ای و شایسته ی زیارتی. بلبلی که روی دوشم نشسته بود پرواز کرد و رفت. گفتم، چرا این پرنده پرواز کرد؟ آقا فرمود: « جای خودش را پیدا کرد و رفت. » خود شهید احمد بحرانی در خواب دیده بود که امام خمینی به او فرموده بود: « بلند شو، چرا در خانه خوابیده ای؟ به سوی جبهه بشتاب. » در همان خواب دیده بود که به جبهه رفته و با رشادت دو تانک دشمن را منهدم کرده ولی تانک سوم او را از پشت به شهادت رسانده است. احمد این خواب را برای مادر خود نقل کرد و او تأکید نمود که برای همسرش بازگو نکند. یک هفته بعد به درجه ی رفیع شهادت نایل شد.

کربلای پنج و یاد از احمد بحرانی

در دل دشمن نشانده تیر پیکان یاد باد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران